






# آواز ساکیما



-  Ursula Nafula
-  Peris Wachuka
-  Marzieh Mohammadian Haghighi
-  3
-  فارسی



بذکیده والدین و خواهر کوچک چهر سله اش زندگی می کرد. آنها روی زمین کشاورزی یک مرد ثروتمند زندگی می کردند. کلبه ی پوتلی آنها انتهای ردیفی از درخت ه بود.

وقتی مادکيه سه سله بود، بيهر شد وبيدي اش را از دست داد. مادکيه  
پسر ب استعدادي بود.





تذکیر کرده‌ی زیدی انجام می‌داد که دیگر پسرهای شش ساله قدر به انجام آن نبودند. برای مثل، او می‌توانست در اعضای دهکده بنشیند و در مورد موضوعات مهم در آنها گفتگو کند.



والدین بسکيه درخنه ی مرد ثروتمند گر می کردند. آنه صبح زود خنه را  
ترک می کردند و دیروقت برمی گشتند. بسکيه وخواهر کوچکش تنه  
می دهند.



بذکيه به خواندن آهنگ علاقه داشت. روزی هدرش از او پرسید، “بذکيه  
تو این ترانه ه را از کجديد گرفتي؟”



تذکیرہ گفت، “آنها خودکشی فی البداهه می آیند. من آنها را در سرم می شنوم  
و بعد می خوانم.”



بذکیره علاقه داشت که برای خواهر کوچکش آواز بخواند، مخصوصه، هر وقت خواهرش ا حس گرسنگی می کرد. در خلیکه او آهنگ مورد علاقه اش را می خواند خواهرش به او گوش می داد. او بی نوای آرامش بخش آواز سر تگن می داد.





خواهرش مرتب تکرار می کرد، “بذکيه می توانی دوباره و دوباره برایم  
آواز بخوانی؟” بذکيه قبول می کرد و دوباره و دوباره آوازها را می خواند.



یک روز بعد از ظهر وقتی که پدر و هدرش به خانه برگشتند، خیلی سکت و آرام بودند. سکتیه فهمید که اتقاقی افاده است.



بذکيه پرسيد، “چه اتفقى افنده، پدر، پدر؟” بذکيه متوجه شد که پسر  
مرد ثروتمند گم شده بود. مرد ثروتمند خيلي هراحت بود واحساس تنهیی  
می کرد.



بذکيه به پدر و هدرش گفتم، “من می توانم برای او آواز بخوانم. او ممکن است دوباره نلاد شود.” ولی پدر و هدرش به او مخالفت کردند. “او خیلی ثروتمند است. تو یک پسر لایق هستی. تو فکر می کنی آواز خواندن تو به او کمکی می کند؟”



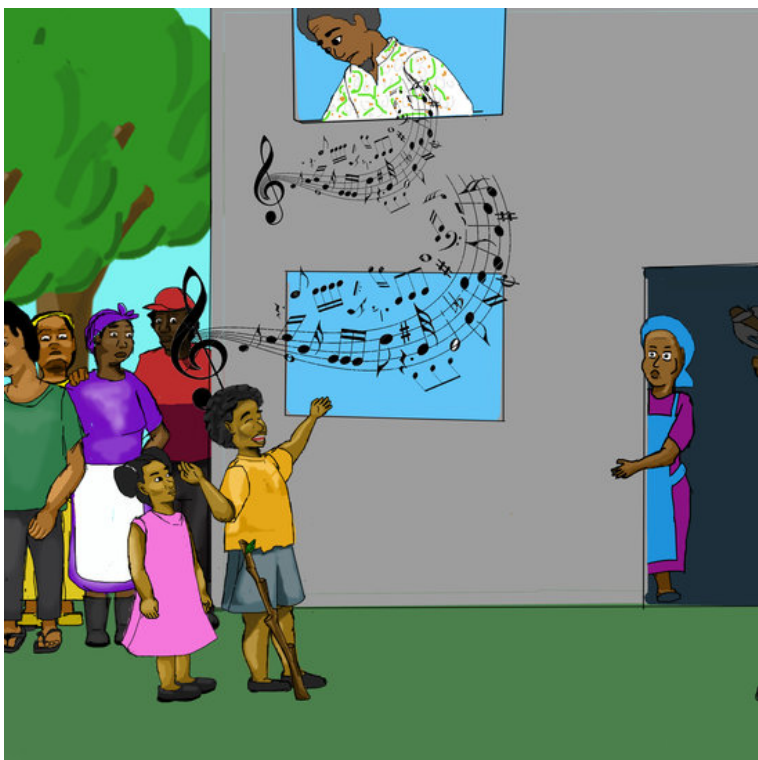
اه، بديکيه تسليم نشد. خواهر کوچکش هم او را ههيت کرد. او گفت،  
“وقتي که من گرسنه هستم ترانه هي بديکيه من را آرام مي کند. آنها مرد  
ثروتمند را هم آرام مي کنند.”



روز بعد، بادی از خواهر کوچکش خواست که او را به سمت خانه ی مرد  
ثروتمند هدایت کند.



او زیر یک پنجره ی بزرگ ایستد و شروع به خواندن آواز مورد علاقه اش کرد. به تدریج، سر مرد ثروتمند از آن پنجره ی بزرگ نهین شد.



گرکن گری را که داشتند انجم می دادند متوقف کردند. آنه به صدای  
زیبی سدکيه گوش دادند ولی مردی گفت، “هیچکس نتوانسته اریب را  
تسلی دهد. آي این پسر آبیید تصور می کند که می تواند اریب را تسلی  
دهد؟”

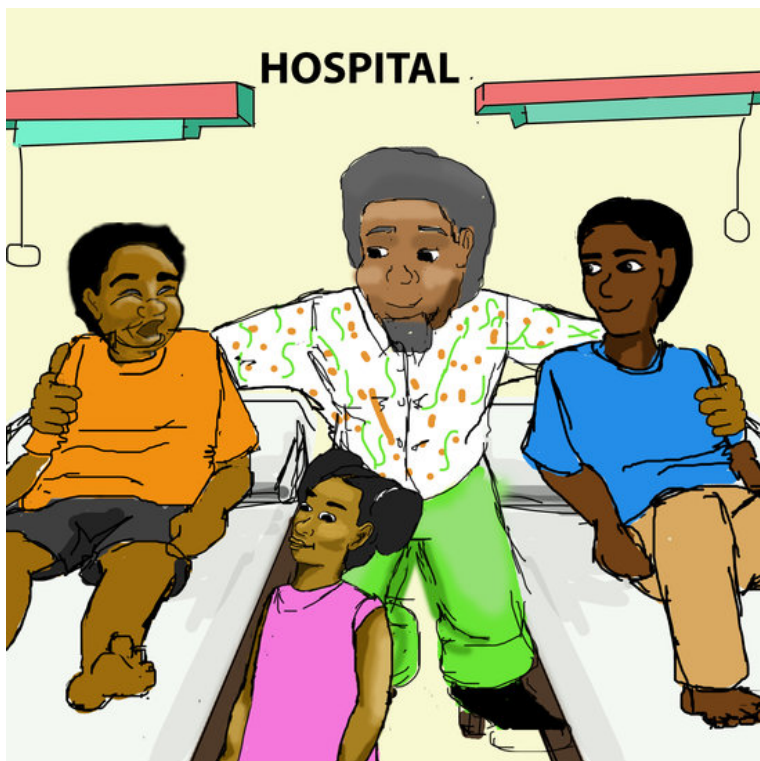




بذکيه آواز خواندنش را تهم کرد و رویش را برگرداند که برود. ولی مرد ثروتمند به سرعت به طرفش آمد و گفت، “لطفه دوباره آواز بخوان.”



درهزن لحظه، دو مرد درخلیکه یک نفر را روی تخت روان می آوردند  
آمدند. آنه پسر مرد ثروتمند را درخلیکه کتک خورده بود و کلر جده  
افزده بود پیدا کرده بودند.




مرد ثروتمند از دیدن دوپیره ی فرزندش بسیج خوشحال بود. او به سدکيه به خاطر تسلی دادنش پداهش داد. او پسرش و سدکيه را به بيهرستن برد پس سدکيه دوپيره توانست بيهی اش را به دست آورد.




# Global Storybooks

[globalstorybooks.net](http://globalstorybooks.net)

آواز ساکیما

 Ursula Nafula

 Peris Wachuka

 Marzieh Mohammadian Haghighi

